

از نیمه دوم قرن هجدهم به بعد در جوامع غربی تدریجاً واژه «دموکراسی» به امری شبه مقدس و در زمره مشهورات و مسلمات بدل گردید و از سال‌های پس از



جنگ جهانی دوم این وجه شبه مقدس و در زمره مشهورات و مسلمات بودن دموکراسی به جوامع غرب زده استعمارزده و نیمه مستعمره نیز به صورت بسیار گسترده انتقال یافت. البته از اواسط قرن نوزدهم، استعمار مدرن سرمایه‌سالار به هر ملت غربی و غرب زده که رفت [اعم از غرب زده‌های مدرن، شبه مدرن و نیز اعم از جوامع غرب زده‌ای که بعدها خود به رژیم‌های امپریالیستی سرمایه‌سالار تبدیل شدند (مثل چین) و آنها که به صورت مستعمره‌های با نظام‌های سرمایه‌سالاری پراگمونی باقی ماندند (مثل مصر، پرو، تایلند و...)] به نحوی به ترویج دموکراسی به عنوان الگوی نجات بخش جوامع بشری و یک امر مسلم و مقبول و مشهور خدشه‌ناپذیر و غیرقابل تردید پرداخت. در کشور ما که تاریخ غنی و پر بار به دو قرن کشمکش با استعمار مدرن و نیز رژیم پادشاهی از یک صد سال سلطه و سرطره «غرب زدگی شبه مدرن و مدرن» را دارد نیز این اصطلاح به عنوان هسته مرکزی نسخه نجات بخش برای رهایی از استبداد و بی‌عدالتی و حتی فقر و انحطاط و خلاصه هر چه تباهی و پلیدی است مطرح گردید و روشنفکران مدرن دست‌آوردی از مشروطه به بعد به صورت گسترده و منظم و مستمر به تبلیغ و ترویج و تقدس‌سازی برای آن پرداخته‌اند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و به ویژه از سال‌های پس از خاتمه جنگ، پروژه «تبلیغ و ترویج فراگیر و مستمر دموکراسی به عنوان راه حل همه مشکلات و رهایی از همه معضلات و دموکراسی را معادل «آزادی خواهی» دانستن و مخالفت با دموکراسی را معادل دفاع از استبداد نامیدن» و نظایر این مدعاها به صورتی بسیار وسیع ترویج و سازمان یافته‌تر از پیش، حتی از ناحیه جناحی از داخل جمهوری اسلامی و توسط جراید موسوم به «روشنفکری دینی» به موازات «روشنفکری آتئیست» [غریب‌دینی و بی‌اعتقاد به خداوند متعال] در داخل کشور دنبال شد و هنوز نیز به انحاء مختلف این روند ادامه دارد.

و ژنگی مهم در تمامی اشکال به راه انداختن هیاهوی تبلیغاتی درباره دموکراسی و تقدس‌سازی برای آن، این است که در این طیف گسترده مروجان و مبلغان و مدافعان دموکراسی [که کوشش‌ده‌اند و می‌کوشند تا دموکراسی را به یک مشهور مورد پذیرش همه بدل نمایند] کمتر بحث و فحص و تحقیق جدی در خصوص درک ماهیت دموکراسی و حتی فهم معنای آن صورت می‌گیرد و آنچه که از طریق برخی ژورنال‌ها و ست‌ها و استمداران و دیپلومات‌ها و روشنفکران و نویسندگان و... ارائه می‌شود، فاقد یک پرسش عمیق متفکرانه از چرایی و حقیقت دموکراسی است و عمدتاً تکرار بی‌کلاشه‌وار و تبلیغاتی و سطحی و حتی وهم‌آلود و بی‌اساس و غلط از ماهیت و معنای این واژه است. در این مقاله می‌کوشم تا به اجمال درباره ماهیت و معنای دموکراسی سخن گویم.

دموکراسی به چه معناست؟

دموکراسی، واژه‌ای یونانی است که از دو جزء «دموس» و «کراتوس» تشکیل شده است. «دموس» نزد یونان این باستان که واضح اصطلاح دموکراسی بوده‌اند، غالباً به معنای «مردم» به کار می‌رفته و به تعبیر دقیق‌تر، به معنای آن دسته از انسان‌ها که «شهروند» محسوب می‌شده‌اند به کار می‌رفته است. برای توضیح بیشتر باید گفت که در «آتن» باستان که اصلی‌ترین دموکراسی یونانی بوده است، بردگان و اشخاص آتئی‌ای که پدر و مادرشان آتئی نبوده‌اند، «شهروند» محسوب نمی‌شدند و از شرکت در امور سیاسی محروم بوده و از این رو به عنوان مصداق «دموس» شناخته نمی‌شدند. البته در طی تاریخ تطور تمدن غرب، دامنه و شاخص‌های مفهومی و مصداقی «دموس» تغییر کرده است. در آتن باستان فقط مردان آزاد بالغی که پدر و مادر آنها نیز آتئی نبوده‌اند، به عنوان «شهروند» و «دموس» مطرح می‌شدند و تعداد این اشخاص نسبت به کل ساکنان آتن قرون پنجم و چهارم قبل از میلاد در حدود یک دهم بوده است.¹ دولت شهر آتن باستان وسعتی به اندازه کشور لوکزامبورگ امروز و جمعیتی در حدود 40 تا 45 هزار نفر داشته است.² جزء دوم دموکراسی، واژه «کراتوس» است که هم به معنای حکومت کردن و حاکمیت داشتن و هم به معنای قانون و

قانونگذاری است. بدین ترتیب، دموکراسی در لغت، اجمالاً به معنای حاکمیت و حکومت و قانونگذاری توسط «مردم» (دموس) است. به عبارت دقیق‌تر دموکراسی به معنای اصالت دادن به «مردم» یا «دموس» [با تمام ابهام و نزاع تاریخی که در مفهوم و مصداق این واژه رخ داده است] در امر «حاکمیت» و «قانونگذاری» است و این امر در تضاد ذاتی با اعتقاد دینی به حق حاکمیت بالاصاله و قانونگذاری بالاصاله توسط خداوند قرار دارد. آنتونی آربلاستر درباره اصطلاح دموکراسی می‌نویسد:

«دموکراسی مانند بسیاری از اصطلاحات اصلی علم است... در اصل واژه‌ای است ونانی که از دو واژه کوتاه‌تر «دموس» و «کراتوس» تشکیل شده است. هر دو اصطلاح چند معنا دارند. دموس می‌تواند هم به معنای کلیه شهروندانی باشد که در «پولیس» polis یا «دولت - شهر» زندگی می‌کنند، و هم به معنای «اراذل و اوباش» یا «توده عوام» و یا «اقشار فرودست» به کار رود. «کراتوس» می‌تواند هم به معنای «قدرت» و هم به معنای «قانون» باشد که این دو معنای کسانی ندارند.»³

اساساً دموکراسی قبل از هر چیزی و پیش از هر چیزی یک مجموعه مفهومی سازمان یافته [پارادایم] است که بر حق حاکمیت بالذات و مستقل از خداوند و قانون آسمانی بشر و نه از حق اصل و بالذات و مستقل و منقطع از وحی بشر [که این بشر را در مفهوم «دموس» یا «مردم» تعریف می‌کند] در امر قانونگذاری تأکید می‌کند. 4. به عبارت دیگر دموکراسی در یک عبارت کوتاه معنی به رسمیت شناختن حق حاکمیت و حکومت بشر به صورت بالذات و بالاصاله و مستقل از خداوند [و نه در طول اراده الهی و در ذل آن] و نه از زبانه رسمیت شناختن حق قانونگذاری بشر به صورت بالاصاله و مستقل از خداوند و منقطع از وحی [و نه تنظیم برخی مقررات و احادی وضع برخی قوانین در امور کشوری و روزمره آن هم در ذل قانون الهی و در چارچوب شریعت آسمانی] که در ونان باستان و به صورت تدریجی از حدود قرن هفتم تا قرن پنجم قبل از میلاد پدید آمده است و با انحطاط مدینه آتن نیز در روح مردمان ساکن ونان و مقدونه و سپس روم باستان تداوم می‌آید. در کل و به یک اعتبار می‌توان در تاریخ تطور غرب از دو صورت دموکراسی نام برد: 1- دموکراسی مدینه محور [دموکراسی دولت - شهری] ونان باستان 2- دموکراسی اومانیستی مدرن که هر یک از این دو صورت دموکراسی دارای اشکال و انحاء متفاوتی در تحقق تاریخی خود بوده‌اند. در این وجود یک سلسله اشتراکات مابین دموکراسی ونان و دموکراسی مدرن، برخی تفاوت‌های ماهوی نیز مابین آنها وجود دارد که انشاءالله به اجمال به آن اشاره خواهد کرد.

باطن و انواع دموکراسی

انسان هم‌شاه اهل ولایت و تعلق داشتن است. اساساً «عهد امانت» یا «عهد المست» که «انسانیت» انسان، قائم به آن است به یک اعتبار پذیرش ولایت حق [ولایت الهی] است. «شرق» در معنای تاریخی - فرهنگی آن و نه در مفهوم صرف جغرافیایی است. این معنی نیز مگر آن مجموعه تاریخی - فرهنگی که براساس «تذکر» نسبت به عهد امانت و پذیرش ولایت الهی شکل گرفته است. هرچند که شرق [در معنای تاریخی - فرهنگی آن] در سرتحقق و تطور تاریخی خود گرفتار ممسوخیت گردید و در پی این ممسوخیت، «غرب» تاریخی - فرهنگی و نه مفهوم جغرافیایی است. این معنی غرب، برای اولین بار در حدود قرن هفتم و ششم قبل از میلاد در ونان باستان ظهور می‌کند و تدریجاً مشرق را در حجاب خود فرو می‌برد. بنابر این غرب تاریخی - فرهنگی با «غفلت» از عهد المست و سپس انکار آن «و نفی حضور و هدایت و ربوبیت قدسی» [حققت «نهی لسم» از ست انگاری چیزی نیست مگر هم‌نهی حضور و هدایت و ربوبیت قدسی] گذارده می‌شود که به معنای نادرده گرفتن ولایت حق [ولایت الهی] بر بشر و تأکید بر «ولایت بشر بر بشر» است و این همان دموکراسی است که از ابتدای ظهور غرب [در معنای تاریخی - فرهنگی آن] در هر امت نظام اجتماعی - سیاسی و حقوقی غرب و اساس دولت شهرهای ونانی و نیز دیگر اقسام تمدن غرب باستان [مثل هلنسم و روم باستان] تداوم یافت و در صورت نوعی غرب قرون وسطی [غرب مسیحی] غرب سده‌های میانه [تا حدود زیادی] در اختفاء قرار گرفت و ظهور و بروز ظاهری آن کمربند گردید و در غرب مدرن در هر امت دموکراسی مدرن با ماهیت اومانیستی محوریت یافت و متأسفانه در پی استیلاهای غرب مدرن و ظهور غرب زدگی، تقریباً بر همه ساره‌زمین [البته به مراتب و درجات مختلف] سطره افت و از دل آن، اقسام دنیولوژی‌های سکولارست مدرن [برالسم، فاشسم، سوسال، دموکراسی، نول برالسم، سوسالسم راد کمال، ناس و نالسم، کنسرواتسم (محافظه‌کاری)، فمینیسم و...] ظاهر شدند و بر نقاط مختلف این ساره حاکم گردیدند.

بنابراین مشخص می‌شود که باطن دموکراسی، نفی «ولایت حق بر بشر» و اثبات «ولایت بشر بر بشر» است. این ولایت بشر بر بشر بر پایه نفی قانون الهی و حق حاکمیت الهی است. فلذا ماهیت الهی و غایب‌بودن حق حاکمیت الهی و به عبارت دیگر، «شطان» است و به هم‌نیل ذات آن، قهر و استیلاهای طاغوتی است. ولایت حق بر بشر بر پایه ولایت و لطف الهی

به آدمی و هدایت او استوار است، اما باطن دموکراسی [ولایت بشر بر بشر] که پوششی برای ولایت شطرنج بر بشر است، بر استیلا و استبداد و خشونت قرار دارد.

در طی تاریخ غرب، دو نوع کلی دموکراسی پدید آمده است که هر یک برای خود اقسام و اشکالی نیز داشته‌اند:

1- دموکراسی کاسموسانتزیک و مدینه محور غرب باستان (ونانی-رومی)

2- دموکراسی اوهمانیستی مدرن

در غرب باستانی، بشر خود را دایره مدار عالم و «خودبنیاد» تعریف نمی‌کرد بلکه خود را به صورت موجودی در ذیل نظام مدینه ونانی polis که خود آن نیز تابع نظام حاکم بر کل عالم (کاسموس) تلقی می‌کرد، تعریف می‌کرده است. به همین دلیل می‌توان دموکراسی ونانی را «کاسموسانتزیک» معنی «کاسموسمدار» یا «دینه مدار» یا «عالم مدار» [برگرفته از دو واژه «کاسموس» به معنای «جهان» و «عالم» و «دینه» و «سانتزیک» برگرفته از center به معنای مرکز امدار] نامید.

ونانیان باستان [پدیدآورندگان تمدن غرب] با نفعی هر نوع تفکر دینی و حتی باورهای اسطوره‌ای، تفکری نسبت‌انگار [نسبت‌گرا] پدید آوردند که برخی آن را «متافزیک نسبت‌انگار ونانی» نامیده‌اند و می‌توان آن را «متافزیک نسبت‌انگار کاسموسانتزیک» نیز نامید. زیرا با نفعی اعتقاد به ساحت قدس و عالم غیب، مفهومی غریب و حتی غریب‌تر از اسطوره‌ای به نام «کاسموس» [عالم، که همان دینه] را به عنوان مبنا و معیار و «بنیاد تفکر» مطرح می‌کند [از هم‌نوعی است که تفکر ونانی و بشر ونانی را «بنیاداندش» نامیده‌اند] ظهور و بروز انحاء و اقسام این مفهوم «کاسموس» و محوریت آن در اندیشه غرب ونانی-رومی [غرب باستان] را در فلسفه‌های «افلاطون»، «ارسطو»، «رواقان»، «طالس»، «آنکس مندر»، «آناکس منس»، «هراکلیتوس» و اساساً شاکله اندیشه ونانی-رومی می‌توان مشاهده کرد.

بشر ونانی اگرچه به یک اعتبار برای خود حق حاکمیت و قانونگذاری قائل است و عقل ونانی، عقلی منقطع از وحی است اما در عین حال حاکمیت و قانونگذاری خود را مشروط و محدود به برخی الزامات و اقتضائات [به تعبیر او برخاسته از] کاسموس می‌داند و بنابراین این حاکمیت و قانونگذاری را اولاً محدود و مشروط و نه نامحدود و نامشروط و ثانیاً مبتنی بر بنیادینی به نام کاسموس [بنیاداندش] و نه «خودبنیاد» می‌داند. البته این کاسموس به عنوان بنیاد اندیشه و زندگی و به تبع آن دموکراسی ونانی، مفهومی دینی و قدسی و حتی اسطوره‌ای نبوده و کاملاً ماهیتی ناسوتی دارد. در چارچوب دموکراسی کاسموسانتزیک ونانی، Polis آمدینه اساس دموکراسی را تشکیل می‌دهد. در این دموکراسی، «فرد» [به عنوان یک مفهوم حقوقی-سوسی] آن گونه که در عصر مدرن مطرح می‌شود و یکی از تجلیات «سوژه» است [اصلاً مطرح نیست و به عنوان یک مفهوم درخصوص بشر محلی از اعراب ندارد. در اندیشه ونانی polis دولت - شهر آمده آل نسخه ثانی کاسموس است و انسان ادال (با تعبیری «انسان کامل») نسخه ثانی polis است و هر آدمی با عضویت در دولت شهر و تابعیت از نظام مدینه polis و به عنوان شهروند که اصلاً «انسان» دانسته می‌شود و انبوه مردمانی که فی‌المثل در آتن ادگر دولت شهرهای ونانی [به دلیل زن بودن ابرده بودن ادلال دگر] در زمره شهروند [تابع polis ونانی] محسوب نمی‌شدند و این ونانی نبودند [به اقوام غریب ونانی که ونانی‌ها آنها را «بربر» می‌نامیدند تعلق داشتند] اصلاً «انسان» دانسته نمی‌شدند. بنابراین براساس بنیان‌ها و مفروضات نظری اندیشه دموکراسی ونانی جمعیت‌هایی که آنها را بشر می‌نامیم به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند:

الف) شهروند ونانی اند فلذا «انسان» اند.

ب) غریب ونانی (بربر) و غریب شهروند ونانی اند، فلذا «انسان» نیستند و باید در مقام بردگی [ارسطو «برده» را «افزار جاندار» می‌دانست] و نماند این قرار گیرند.

علی‌ای حال، دموکراسی ونانی صورتی از انکار و نفی ولایت الهی بر بشر و صورتی از ولایت بشر بر بشر [بشر بنیاداندش] است که بر پایه متافزیک نسبت‌انگار کاسموسانتزیک [که هسته اصلی آن «عقل منقطع از وحی» ونانی است] قرار دارد و در ماهیت خود غریب‌الهی فلذا شطرنجی است اما هنوز دموکراسی مبتنی بر «نفس اماره» [«سوژه مدرن» همان «بشر خودبنیادانگار نفسانی» نیست. در حقیقت در دموکراسی ونانی، شطرنج از طریق کاسموسانتزیک و نحوی نفسانیت با واسطه و در حجاب بر بشر ولایت دارد و او را راه می‌برد، اما در دموکراسی مدرن غربی [دموکراسی اوهمانیستی] بشر به عنوان «سوژه مدرن» [که همان نفس اماره است] خود را در مقام حاکمیت و قانونگذاری قرار می‌دهد و «خودبنیاداندش» و «خودبنیادانگار» می‌گردد. صورت مثالی بشر مدرن، حق حاکمیت و قانونگذاری خود را نامشروط و نامحدود می‌داند و «قانون» و «حاکمیت» و «حکومت» خود را بی‌واسطه به عنوان تجسم اراده معطوف به نفس اماره می‌داند و به آن مباحثات نیز می‌کند. درباره تفاوت‌های دموکراسی کاسموسانتزیک ونانی-رومی [دموکراسی غرب باستانی] با دموکراسی اوهمانیستی مدرن [دموکراسی مدرن] گفتنی‌های بسیاری وجود دارد که به جهت ضیق مجال از گفتن آن خودداری می‌کنم.⁵

□

دموکراسی مدرن، دموکراسی «اومانه ستی» است. اومانه سم در یک تعریف کوتاه به معنای «اصالت انسان» در برابر «اصالت خدا» و نشانه‌ای از روح طغیان بشر (در صورت مثالی و نوعی خود) نسبت به خداوند و شریعت آسمانی و مباحثات به این طغیان است. در چنین وضعی صورت مثالی بشر تجسم نفس اماره است که نه فقط حقایق دینی را نفی می‌کند بلکه حتی بنیادهای مخلوط و متعشوش و شرک‌آلود کاسموسانتزیک ونانی و ونانی- مسیحی قرون وسطی [مسیحیت تحریف شده‌ای که شاکله آن بر بنیادینی یهودی- ونانی و در تضاد با حققت وحیانی و توحید دینی تعالیم حضرت عیسی (ع) تحقق یافت و می‌توان آن را مسیحیت تاریخی نامید] را نیز به کناری نهاده و به صورت خودبند ادیان نفس اماره را مبنای قانون و مبنا و معیار و مزان همه امور قرار می‌دهد و «حق» حاکمیت را به آن می‌دهد.

بشر به عنوان اراده مجسم نفس اماره همان «سوژه مدرن» است که در فلسفه‌های «دیکارت» و «کانت» و «هگل» مرکزیت می‌آید و بسط پیدا می‌کند. این سوژه مدرن [که صورت مثالی بشر مدرن است و موجودیت بشر غربی در عصر مدرنیته از حیث اجتماعی و به صورت کلی در ذیل آن تحقق یافته است] را «انسان بورژوا» نیز نامیده‌اند. لفظ «بورژوا» در اینجا در مفهوم مارکسیستی است که مترادف طبقه سرمایه‌داران صنعتی و تجاری و مالی است به کار نرفته بلکه یک مفهوم تاریخی- فرهنگی است که صفات مختلف آن، وجوه متکثر بشر اومانه است را نشان می‌دهد و به عنوان صورت مثالی بشر مدرن، طبقات و اقشار و گروه‌ها و افراد در تمدن غرب متجدد در ذیل آن ظهور و بروز و تحقق یافته و می‌آیند. سوژه مدرن که ماهیت اومانه ستی دارد به لحاظ مصداق دارای دو قسم «فردی» و «جمعی» است. برای این دو قسم کلی دموکراسی اومانه ستی [یعنی تحقق «حاکمیت» و «قانون» و همه امور دیگر بر پایه نفس اماره بشری و به عنوان تجسم آن] خود دارای اقسام زرتی هستند که در ذیل پارادایم دموکراسی مدرن پیدا کرده‌اند و ایدئولوژی‌های سکولار مدرن ستی را راهنمای عمل خود قرار داده‌اند.

تمامی اقسام ایدئولوژی‌های مدرن از دل مادر و بستری به نام «دموکراسی اومانه ستی» [که خود دارای دو قسم کلی و بزرگ «فردی» و «جمعی» است] پیدا شده‌اند. در نظام دموکراسی فردگرا، «فرد» به عنوان مصداق دیموس لحاظ می‌شود و اصالت می‌آید. «فرد» که است؟ «فرد» مفهومی است که در چارچوب آن، بشر به عنوان «یک اتم نفسانی [تجسم نفس اماره] قائم به خود که با محرک‌های سه‌گانه «سودجویی» مداوم و نامحدود و «لذت‌طلبی» مداوم و نامشروط و «قدرت‌طلبی» مطلق و دائمی حرکت می‌کند با «فرد»‌های دیگر که آنها نیز ماهیت‌های هم‌گونه دارند] یعنی هر یک در مقام یک اتم نفسانی قائم به خود و با محرک‌هایی که گفته می‌شوند و تقرر می‌آیند [روبه‌رو و درگیر رقابت و ستیز و کشمکش می‌گردد. برای این پایه است که به قول «توماس هابز»، «بشر، گرگ بشر» می‌گردد و البته آنچه «حقوق بشر» اومانه ستی است، تلاشی برای سامان دادن به این رقابت و ستیز و کشاکش گرگ‌ها است.

دموکراسی فردگرا که به صورت فردی «دموس» اصالت می‌دهد و حق حاکمیت و قانونگذاری را از آن فرد [نفس اماره فردی] صورت فردی سوژه مدرن [به عنوان مصداق [به ادعای خودش] حق قی دیموس می‌داند، همان چیزی است که «دموکراسی لبرال» نامیده می‌شود و خود دارای سه قسم کوچک‌تر (الف) لبرال سم کلاسک، (ب) سوسال دموکراسی لبرال (ج) نئولبرال سم می‌باشد.

دموکراسی لبرال در حقیقت به معنای ولایت نفس اماره هر کس بر خود او است و چون هر فرد خود را مصداق «موضوع نفسانی» (سوژه مدرن) می‌داند و به خود اصالت می‌دهد، نحوی «سویژیک تو سم فردی» [اصالت موضوعیت نفسانی فردی] به وجود می‌آید که موجب تزاحم و رقابت شدید نفوس می‌گردد و وظیفه دولت لبرال و نظام حقوقی مدرن [که باطن آن همان حقوق بشر است] سامان قانونمند و منظم و حتی المقدور غریخون و غریخشونت‌بار این رقابت گرگ‌ها با یکدیگر بر پایه قاعده معروف «آزادی هر فرد در پشیرد اغراض و اراده نفسانی و جستجوی اهواء خود تا آن جا که مانع آزادی فرد دیگر در پشیرد اغراض و اراده نفسانی و جستجوی اهوائش نگردد» می‌باشد.

«دموکراسی جمع‌گرا» Collectivist به مصداق «جمعی» دیموس اصالت می‌دهد. سوژه مدرن [همان اراده معطوف به نفس اماره] را در صورت جمعی آن، «حق قی و اصل» می‌داند و بنابراین یک سویژیک تو سم جمعی اصالت موضوعیت نفسانی جمعی ایجاد می‌کند که در آن مصداق مفهوم مدرن و اومانه ستی دیموس را با مبدع صورت جمعی سوژه [نفس اماره جمعی] جستجو کرد. دموکراسی جمع‌گرا نیز مثل دموکراسی فردگرا (دموکراسی لبرال) ماهیت اومانه ستی دارد و تجسم سه‌سطره نفس اماره بشر بر حکومت و قانونگذاری و دیگر شئون زندگی است. در دموکراسی جمع‌گرا، به جای «فرد» (نفس اماره فردی)، «جمع» (نفس اماره جمعی) است که ولایت دارد. روشن است که هر دو صورت کلی دموکراسی فردگرا و دموکراسی جمع‌گرا، صور مختلف ولایت شیطانی بر بشر هستند و ماهیت‌های سستی و سکولار سستی و ضد دینی دارند.

«آلین دوبنوا» در بنیادینی تقریباً تا آدامز در خصوص روح غریختی فلسفه جدید (مدرن) که دموکراسی مدرن از دل آن پیدا شده است، چنین می‌نویسد:

«خلاصه، در فلسفه جدید انقلابی به وجود آمد، زیرا انسان از قدیم هرگونه تصور تحمیلی خارج از ذهنیت خود رها شد

و قائم به خود شد و هر گونه قانون الهی را کنار گذاشت و حتی خود مفهوم خدا را به فراموشی سپرد و بنای زندگی و کار و فکر خود را بر عقل و اراده خود گذاشت.⁷

دموکراسی جمع‌گرایی اومانیستی اقسامی دارد که دو قسم آن را صرفاً نام می‌بریم:

الف) دموکراسی سوس المستی راد کمال (مارکسستی - لینینیستی، مائوئیستی...) که مصداق دیموس [به عنوان مظهر نفس اماره جمعی] را در «پرولتاریا» جستجو می‌کند و در تئوری خواهان ولایت این طبقه بر جامعه است.

ب) دموکراسی فاشستی که مصداق دیموس را «ملت و نژاد آریایی» [در شکل فاشسم آلمانی: ناس و نال - سوس المسم] و «ملت آریایی» [به عنوان وارث روم باستان] [در شکل فاشسم موسولینی که ضعیف‌تر از شکل آلمانی آن بود] و اساساً در نحوی ناس و نالسم آریخته با سوس المسم ملی جستجو می‌کند و رنگ و بوی تند نژادپرستی و «شوونیسم» (برتری طلبی) دارد و قائل به ولایت نژاد آریایی است.

اساساً دموکراسی مدرن، پارادایمی است که همه ادیولوژی‌ها و اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی - اقتصادی مدرن از خاک آن رویداده و می‌روند و در ذیل آن قرار می‌گیرند و دموکراسی اومانیستی در حکم مادر تمامی آنهاست. همه اقسام و اشکال دموکراسی مدرن به دلیل ماهیت اومانیستی‌شان، خصصه سکولاریستی و ضد دینی دارند و چون تمامی اقسام و اشکال دموکراسی مدرن [اعم از فردگرا، جمع‌گرا] حالت‌ها و کیفیت‌های مختلف سه طره نفس اماره هستند فلذا همگی مخالف و مانع رشد بشر [که در تقرب به درگاه الهی و با کمال معنوی تحقق می‌ابد] بوده و بدین دلیل صبغه استبدادی دارند. زیرا «استبداد» در حقیقت به معنای آن موانع و محدودیت‌ها و موقعت‌ها و فقدان‌ها است که مانع رشد معنوی و دینی بشر شود و واضح است که هر قسم از سه طره نفس اماره، محدود کننده و چه بسا نابودکننده رشد بشر و نحوی استبداد [در معنای حقیقتی آن] می‌باشد.

دموکراسی در «لبرال - دموکراسی» منحصر نمی‌شود

تبلیغات ادیولوژیک‌های لبرال و ژورنالیست‌های پُررو آنها به نحوی است که دموکراسی را منحصر در «دموکراسی‌های لبرال» جلوه می‌دهند و هنگام بر شمردن صفات «دموکراسی»، آن شاخص‌هایی را که لبرال - دموکرات‌ها مدعی آن هستند به عنوان مشخصات دموکراسی عنوان می‌کنند. در همین تبلیغات لبرالی، «دموکراسی» معادل «آزادی خواهی» دانسته شده و «فاشسم» به عنوان نظامی در تقابل و ضدیت با «دموکراسی» مطرح می‌گردد، در حالی که تمامی این ادعاهای بی‌پایه است.

اولاً، دموکراسی اقسامی دارد که لبرال - دموکراسی (لبرالسم) یکی از اقسام آن و فاشسم نیز قسم دیگری از آن است، همان گونه که «سوس المسم راد کمال» نیز یک قسم دیگر از دموکراسی است. حقیقت این است که فاشسم، لبرالسم، سوس المسم راد کمال، فاشسم و دیگر ادیولوژی‌های عالم مدرن همگی در ذیل معنا و باطن و پارادایم دموکراسی، تحقق یافته‌اند و اگرچه به عنوان اقسام مختلف ظهور بروز دموکراسی با یکدیگر تفاوت‌های ملموس دارند، اما ماهیتاً یکسان بوده و همگی دارای بنیان‌های فلسفی اومانیستی و خصاصی چون سکولاریسم، نسیست‌انگاری، تعلق داشتن به ساحت و افق مدرنیته هستند. بنابراین بر شمردن مولفه‌های دموکراسی به گونه‌ای که گوید دموکراسی مفهوماً مترادف لبرالسم (دموکراسی لبرال) است و بدینسان هر نوع ادیولوژی نظامی لبرالیستی را «غیردموکراتیک» نامیدن یک مغالطه و دروغ آشکار است.

ثانیاً، طرح تقابل و تضاد وهمی دموکراسی با فاشسم، دروغ و مغالطه‌ای در امتداد نژاد رنگ قبلی است. فاشسم، در مقابل دموکراسی قرار ندارد بلکه همچون ادیولوژی‌های دیگر عالم مدرن [مثلاً سوس المسم مارکسستی، لبرالسم، آناشسم، فاشسم و...] در ذیل دموکراسی قرار دارد و قسمی از اقسام دموکراسی و نحوی از انحاء تجلی و تحقق مفهوم

مدرنیستی دیموس [همان سوژه مدرن] نفس اماره که مصداق متکثر فردی و جمعی دارد می‌باشد. علاوه بر این که ادله نظری روشن و مستدل برای این مدعا وجود دارد [مثل داشتن مبانی نظری کسان در چارچوب اومانیسم سوئیخته و، سکولاریته، نسیست‌انگاری، تعلق داشتن به عالم مدرن، مراث فلسفی مشترک و...] اند شمندان جدی غربی معاصر نیز بدان اذعان دارند. اشخاصی چون «نچه»، «هنگر»، «اشپنگلر» و حتی ادیولوژی چون سی.بی. مک‌فرسون آشکارا از وجود «دموکراسی‌های لبرالی» نام می‌برد.⁷ و ادراک نمونه‌ای دیگر، «دوید هلد» در توصیف دولت آریایی «مارکس»، آن را «دموکراسی مستقیم» می‌نامد.⁸ حال آن که مطابق تبلیغات ادیولوژیک‌ها و ژورنالیست‌های مغرض لبرال، سوس المسم مارکس یک ادیولوژی غیردموکراتیک و ضددموکراتیک است [«بن‌توموسولینی» رهبر فاشسم آریایی، فاشسم را نحوی «دموکراسی سازمان یافته، متمرکز و قدرتمندار»⁹ می‌نامد و البته در این امر که فاشسم را صورتی از دموکراسی مدرن می‌داند، خطایی نمی‌کند.

ثالثاً، لبرال‌ها در تبلیغات خود مخالفان و منتقدان دموکراسی را «مخالفان آزادی» و «طرفدار استبداد» می‌نامند حال آن که دموکراسی به معنای آزادی خواهی نیست و مخالفت، تقابل تضاد با دموکراسی نیز به معنای طرفداری از

استبداد نمی‌باشد. دموکراسی به معنای «اصالت دادن به بشر منطقی از هدايت وح انی در امر قانونگذاری و حاکمیت به صورت مستقل از اراده الهی است» و در دموکراسی مدرن به معنای اصالت دادن به اهواء نفسانی در حاکمیت و قانونگذاری است. دموکراسی به و ژه دموکراسی مدرن نه تنها در تضاد با استبداد نیست بلکه عین استبداد است زیرا به معنای سه طره نفس اماره و استبداد نفس اماره است و بدترین و بزرگترین صورت استبداد، استبداد نفس اماره است که آدمی را از رشد بازمی‌دارد و به هلاکت می‌رساند.

حتی با مع آرهای غربی و ل برای آزادی نیز، بسیاری از رژیم‌های دموکراتیک غربی [مثلاً رژیم موسولینی در ایتالیا] قرن بیستم رژیم‌های توتالیتاریان در آلمان قرن بیستم و نمونه‌های دیگر] کاملاً ضد آزادی [حتی در مفهوم مدرن ل برای آزادی] و استبدادی [حتی استبداد در مفهوم مدرن آن] بوده‌اند و این دو گانه دموکراسی / استبداد که ل برای آنها عنوان می‌کنند یک دروغ و مغالطه بزرگ است. در خود غرب مدرن، اند شمندی چون «ادموند برک» از مفهوم «استبداد دموکراتیک» استفاده کرده و رژیم «ریسپر» در فرانسه پس از انقلاب (سال‌های 1792 م تا 1794 م) را مصداق از آن دانسته است. مدل رژیم مطلقه «هابز» همان «لو اتان» و «اتر ف روسو» از «دموکراسی بر پایه اراده عمومی» را نیز می‌توان نمونه‌هایی از آراء فرموله استبداد دموکراتیک دانست. درخصوص ماهیت استبدادی دموکراسی علی‌المخصوص دموکراسی مدرن و نیز مصداق متعدد و شئون و وجوه استبداد دموکراتیک نکته‌هایی از ادبی وجود دارد که جهت پرهیز از اطاله کلام از آن درمی‌گذریم.

برخی از رادای نظری وارد بر دموکراسی

بر مبادی و غایات و بنیان‌ها و مفروضات نظری و تئوریک دموکراسی، به و ژه دموکراسی مدرن [که محل اصلی بحث و نیز مبتلا به ما است] رادای و انتقادات بسیاری وارد است و صاحب نظران مختلف در این باره بسیار سخن گفته‌اند که در این مقاله فرصت پرداختن مبسوط به این مقوله وجود ندارد و علاقه‌مندان را به کتابی از صاحب‌همین قلم ارجاع می‌دهم. اما در این وجه به صورت بسیار مختصر فشرده، و فهرست‌وار صرفاً به چند نقد نظری وارد بر دموکراسی مدرن، از منظر حکمت اسلامی اشاره می‌کنیم:

1- دموکراسی بر نفی حاکمیت خداوند و شریعت الهی بنا گذاشته است. در حقیقت، دموکراسی مدرن به عنوان پارادایم اجتماعی- سیاسی غرب مدرن بر پایه نادیده گرفتن و نفی ربوبیت تشریحی خداوند سامان گرفته است فلذا ماهیت شرک‌آلود دارد.

2- طرفداران دموکراسی، جوهر آن را عبارت از «حاکمیت مردم بر اساس قانونگذاری مردم» می‌دانند، اما نکته مهم این است که «مردم» (دموس) مفهومی گنگ، مبهم و متغیر است و به یک اعتبار می‌توان گفت یک مفهوم کاملاً انتزاعی است که هیچ‌گاه به‌آراء واقعی ندارد، زیرا هیچ مقوله و مسئله‌ای وجود ندارد که درخصوص آن، «مردم» [که انشعابات کثیر قومی و ملی و جغرافیایی و فرهنگی و هویتی و طبقاتی و... دارند.] مطلقاً دارای یک رای واحد باشند به گونه‌ای که بتوان از تحقق واقعی مفهوم مردم و سپس حاکمیت آن نام برد و این نکته‌ای است که «ژان ژاک روسو» [یکی از اند شمندان دموکراسی در قرن هجدهم فرانسه] به خوبی به آن پی برده و اشاره کرده است. بر این اساس تحقق حکومتی که نماینده اراده و خواست همه «مردم» باشد، تقریباً ناممکن است و اساساً رسدین به نقطه‌ای که همه مردم در امری دارای وحدت نظر در قانونگذاری و حاکمیت باشند، غیرعملی و وهم‌آلود است، از این رو مفهوم دموکراسی بالذات مفهومی گنگ و غرواقعی است. زیرا چنان‌که در پیش گفته‌ام، مردم مجموعه‌ای پدیدآورنده از گروه‌ها و طبقات اجتماعی دارای منافع و خواست‌های متفاوت و بعضاً مزاحم هستند که رسدین آنها به وحدت رأی عملی درخصوص یک موضوع تقریباً ناممکن است و بلکه محال است. بنابراین طراحان و مبلغان و مروجان و حامیان دموکراسی در حقیقت دست به فریب مردم زده و آنها را حول تحقق امری محال گردآورده و به نفع اغراض سیاسی و اقتصادی خود جهت می‌دهند.

3- دموکراسی مدرن تجسم سه طره اهواء نفسانی و بشرگرای غربی و نیز ست‌انگاری مضاعف است، از این رو ذاتاً ضد نبی و نیز سکولارستی و چنان‌که گفته‌ام تجسم حاکمیت شرک مدرن است. بنابراین، روح دموکراسی و جهت وجودی آن، شیطانی و گمراه‌کننده و ظلمانی و در حکم ولایت طاغوت مدرن است. دموکراسی مدرن، ماهیتاً در تضاد با حقیقت دین و اسلام قرار دارد و از منظر تفکر اصل‌گرای شیعی بی‌تردید، محکوم است.

4- رادای دیگری که بر مبنای نظری دموکراسی و مدرن وارد است، این است که اساساً کدامین دلیل عقلانی و احتیاجی تجربی و تاریخی، مؤید صحت و حقیقت و درستی حاکمیت مردم می‌باشد و این انگران است که آنچه (بر فرض محال) همه مردم و اکثریت آنها برگزیده‌اند، الزاماً صحیح و صواب می‌باشد؟ در حالی که تجربه امت و مؤیدات مکرر تاریخی و نیز استنتاج‌های عقلانی رهنمای به این حقیقت است که گزینش‌های اکثریت مردم در موارد بسیاری اشتباه بوده است و به عنوان مثال می‌توان به نمونه‌های تاریخی‌ای چون حمایت گسترده مردمی از رژیم موسولینی در ایتالیا

در سال‌های دهه سی قرن بیستم، حمایت طرف گسترده‌ای از مردم از استالین در سال‌های دهه سی قرن بیستم و پس از آن، حمایت اکثریت مردم فرانسه در انتخابات دسامبر 1851 م از «گونی ناپلئون» و کودتای او در همان سال و موارد بسیار دیگر اشاره کرد. این نمونه‌ها و موارد عدده دیگر نشان می‌دهد که در بسیاری از اوقات، اکثریت مردم حتی در تشخص منافع صرف دنیوی خود دچار اشتباهات فاحش گردیده و می‌گردند؟ حال با پرسش، چه دلیل عقلانی تاریخی - تجربی‌ای برای پیروی از رأی اکثریت مردم وجود دارد؟ اینجا است که اشارات حکمانه قرآن عظیم در خصوص «اکثرهم لا یعقلون» و «اکثرهم لا شعرون» بیش از پیش قابل فهم می‌شود.

5- هدف از تأسیس حکومت در اسلام، تأمین عدالت و تحقق آزادی حق‌قی انسانی [و نه آزادی اهلواء و سرگردان‌ها] و بسترسازی برای رشد و کمال معنوی آحاد جامعه است و تحقق این اهداف، مستلزم این است که فقیهی صاحب بصیرت و پارسا که زمان آگاه و خیره در شریعت اسلامی است، اداره امور حکومت را به دست گیرد. حال از مبلغان و مدافعان دموکراسی مدرن با پرسش که شما چگونه از اکثریت ناآزموده «مانما» انتظار تحقق و راهنمایی به سوی غایت مبارکی چون عدالت و آزادی و بسترسازی برای کمال انسان‌ها را دارید؟ پاسخ این پرسش این است که دموکراسی، (صرف نظر از شعارها و تبلیغات) اساساً در امر حکومت و قانونگذاری به دنبال تعمیق عدالت و آزادی و کمال و رشد معنوی انسان و بسترسازی برای بندگی الهی نیست بلکه دموکراسی مدرن در پی وند با سرمایه‌سالاری مدرن، در پی تأمین سود اقلیت صاحب سرمایه و قدرت [حاکمان پنهان حق‌قی] و تحمیل و تخدیر اکثریت مردم [حکومت‌شوندگان] است و هم‌اقلیت حاکمان و هم اکثریت حکومت‌شوندگان در دموکراسی مدرن، بردگان نفس‌آماره و گرفتار زنجیر غفلت و سالمندان مسرور ظلمت و گمراهانی خسران‌زده‌اند که هر یک به طریق اهلواء نفس‌آماره را دنبال می‌کنند و لحظه به لحظه در منجاب بندگی شیطانی و مصداق خسرالمدنی و الماخیره شدن فرو می‌روند. در نقد مبادی و غایت و اصول و مبانی و شیون و وجوه صورت‌نوعی دموکراسی مدرن و اقسام مختلف آن گفتنی‌های بسیاری هست که طرح آنها از حوصله این مقال خارج است و لذا از طرح آن خودداری می‌ورزیم.

سخنی کوتاه درباره «مردم‌سالاری دینی» در ایران

مشاهدات تجربی و تاریخی و اجتماعی و همچنین ملاحظاتی و تأملات نظری، حکایتگر آن است که عصر انقلاب‌های دموکراتیک که می‌توان گفت از قرون شانزدهم و هفدهم میلادی آغاز گردیده بود، دیگر کاملاً به پایان رسیده است. از سال‌های نیمه دوم قرن بیستم به بعد در ذیل پارادایم دموکراسی مدرن هیچ دیمولوژی مستقلی که بتواند مؤسس یک نظام سیاسی - اجتماعی‌ای متفاوت از نظام‌های مبتنی بر دیمولوژی‌های مرسوم دموکراتیک [مثل لیبرالیسم و انحاء آن، سوسیالیسم رادیکال و انحاء آن، فاشیسم و ناسیسم و نازیسم و ناسیسم و...] باشد ظهور نکرده است و به نظر می‌رسد، همراه با به تمامیت رسیدن تفکر اومانیستی در غرب مدرن، تمامی ظرفیت‌ها و قابلیت‌های پارادایم دموکراسی مدرن، نیز از قوه به فعل درآمده است. بحران‌تئوریک دموکراسی مدرن آن قدر جدی است که بسیاری از هواداران و طرفداران آن نیز بدان اذعان دارند.

به عنوان مثال می‌توان از «ژوزف شوپینز» [که خود مبلغ یکی از اقسام دموکراسی لیبرال در قرن بیستم بوده است] نام برد که آرمان دموکراسی را اساساً امری ناممکن و نامطلوب نامیده است. 11. در نمونه‌ای دیگر از «ژان ماری گنو» دموکرات فرانسوی معاصر نام برد که صراحتاً «از پایان دموکراسی» سخن می‌گوید. 12. «آلن دوبنوا» نیز با فهم تضادهای مبنایی دموکراسی لیبرال و قطع امید از وضع کنونی در جستجوی افق‌مذلی است که بتواند بر بحران فقدان مشروعیت و اضمحلال ساختاری لیبرال دموکراسی‌ها غلبه نماید. 13. البته طرح مطروحه او هیچ امکان واقعی برای تحقق ندارد، زیرا اگر بخواهد به بنیان‌ها و مفروضات لیبرال دموکراسی متعهد بماند که عملاً در چنبره همان مشکلات و تضادهای سرخواید بود و در غایت این صورت نیز در خوش‌بینانه و «موفق‌ترین» حالت چیزی جز کوششی برای احیای مدل‌های جمع‌گرا و ورشکسته دموکراسی نخواهد بود. زیرا در دموکراسی مدرن [دموکراسی اومانیستی] امکان و استعداد دیگری برای گشودن یک افق متفاوت و غیرمنحصر و رها از بحران ذاتی کنونی [که ریشه در مرگ تاریخی تفکر اومانیستی و به پایان رسیدن تاریخ غرب دارد] وجود ندارد. وضع کنونی عالم را می‌توان وضع «بحران جهانی دموکراسی مدرن» نامید و در ساخت مدرنیته و افق تاریخ غرب، امکان دیگری برای ظهور و فعلیت یافتن وجود ندارد. ادله نظری و شواهد تاریخی و تجربی بسیاری در اثبات این مدعا وجود دارد که چون مطرح کردن آنها خارج از مجال و حوصله این مقال است و به برخی از آنها در کتاب سابق‌الذکر نگارنده این سطور تحت عنوان «درباره دموکراسی» اشاره شده است. فعلاً از بیان آنها در می‌گذریم.

به لحاظ وضع تاریخی - فرهنگی، سازه‌زمین‌تدریجاً از اوایل قرن بیستم در سپه‌دهدم یک گذار تاریخی در جهت «عبور از مدرنیته» قرار گرفته است و این امر با ظهور انقلاب اسلامی در منطقه جهانی وارد مرحله جدید و دوران سازی قرار گرفته و در ایران ما نیز در پی ظهور انقلاب اسلامی، نحوی سلوک تاریخی در جهت عبور از غرب‌زدگی شبه

مدرن منحنی و استعمار ساخته آغاز گردیده است. فرماس و ن شبه مدرن ته در کل در افق و ساحت مدرن ته قرار داد و می توان آن را نحوی مدرن ته نازل دانست که البته ماهی متفاوت و متمایز از غرب زدگی مدرن ندارد. به لحاظ اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی نیز شرایط کشورهای غرب زده شبه مدرن [مثلاً عراق، مصر، ایران پیش از انقلاب و...] از منظر معیارهای چون میزان تحقق عدالت اقتصادی - اجتماعی، فقر و استضعاف، بحران هویت فرهنگی، فقدان استقلال سیاسی و فرهنگی، مستعمره بودن، فقدان خودآگاهی تاریخی نسبت به ماهیت غرب و غرب زدگی مدرن، فساد گسترده اخلاقی و برخی موازین دیگر تفاوت‌های ماهوی و حتی کیفی با بسیاری کشورهای غرب زده مدرن [نظراً بر، تا لندن، تا وان، هند و...] ندارد. بنابراین، آغاز سلوک انقلاب اسلامی برای عبور از سطح استبدادی غرب زدگی مدرن در ایران را کاملاً می توان همسو و همراه به موازات آغاز سلوک جهانی برای عبور از ساحت غرب مدرن و غرب زدگی مدرن و سطح تاریخی غرب دانست. ما مراتب نازل غرب زدگی مدرن را اعتباراً «غرب زدگی شبه مدرن» نامیده ایم که صرفاً به انگریک تفاوت اشتدادی و کمی در مرتبه تحقق مدرن ته [ماهیت غرب زدگی مدرن و غرب زدگی شبه مدرن] می باشد و حتی حکایتگر تفاوت چشمگیر کیفی میان آن دو نیز نمی باشد.

دوران گذار از یک عالم تاریخی - فرهنگی به یک عالم تاریخی - فرهنگی دیگر هم‌شماره دوران دوشوار و پدیده و همراه با سردرگمی های گسترده و استفاده از مدل ها و گاه گرفتاری در هویت های برزخی بوده و اقتضائات خاص خود را داشته است. امروز در ایران پس از پدیده روزی انقلاب اسلامی نیز ما در یک دوران گذار تاریخی - فرهنگی قرار داریم و برای مدت صحیح عبور سالم و پویا روزمندانانه از ساحت منحنی غرب زدگی مدرن به سوی یک جامعه نسبتاً اسلامی [که البته تحقق کامل و مطلوب آن مربوط به عصر ظهور معصوم (ع) است و آنچه شش ماه آن در عصر غایت می توانند انجام دهند فقط آماده گری برای ظهور از طریق اجرای مدل های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و ژده دوران گذار است که سمت و سوی حرکت ما را در مسیر بستر سازی برای ظهور و تحقق تمدن عظیم شیعی توسط امام معصوم (ع) جهت می دهد و در حد بضاعت و توان از منجانب مدرن ته دور می کند انشاء الله] از میند مدلهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، ادبی، هنری، علمی و... خاص دوران گذار هستیم.

«مردم سالاری دینی» مدل سیاسی مناسب مقطع کنونی دوران گذار از سطح غرب زدگی مدرن با توجه به شرایط جهانی و داخلی و اقتضائات ناشی از آنها و ظرفیت ها و بضاعت فعلی ما است. بی تردید تمدن اسلامی ای که در چشم انداز پایدانی تاریخ ظهور خواهد کرد با خود مدل سیاسی و اجتماعی ای به همراه می آورد که چیزی جز نظام امامت معصوم (ع) نخواهد بود. اما در شرایط کنونی که هنوز باسط سلطه تمدن رومی به انحطاط اومانیستی تا حدودی بر بسط زمینه پهن است و انقلاب اسلامی در محاصره صور مختلف رژیم های مدرن و شبه مدرن و سلطه گری استکباری است، جهت پیری یک ساختار سیاسی کارآمد که اولاً، اصالت و صبغه دینی و اسلامی داشته باشد و ثانیاً، متعلق به دوره گذار و هماهنگ با مقتضات آن باشد [دوره گذاری که شاید دهها به انحاء مختلف تداوم داشته باشد] از میند یک مدل سیاسی خاص چندین شرایط هستیم که امروز در همه امت «نظام مردم سالاری دینی» در ایران تبلور و تحقق یافته است. مردم سالاری دینی به عنوان یک مدل و ساختار سیاسی اولاً، فراتر از مرزهای معمول دموکراسی اومانیستی قرار گرفته است و حول محور «رابطه امت با ولی فقیه» سازمان می آید و از این رو از بسیاری از آفات و تضادهای بنیادین رژیم های دموکراتیک رها و فارغ است. ثانیاً، به دلیل وجه مردم سالارانه ای که دارد با برخی شرایط و مقتضات خاص دوران گذار و التهابات ناشی از سطح سپهر غرب اومانیستی دموکراتیک سازگاری دارد. ثالثاً، بنیان های نظری و مبانی مشروعیت و محرک ها و مکانسم های اصلی هدایتی آن عموماً برگرفته از تفکر اصل اسلام شیعی است. رابعاً، به عنوان یک مدل سیاسی دوران گذار، می تواند در نقش بستر ساز و آماده گر ظهور حضرت حجت علیه السلام عمل نموده و در این حال پاسدار حریم استقلال سیاسی و فرهنگی و عزت و هویت شیعی مردم ما نیز باشد. ان شاء الله مردم سالاری دینی در ایران امروز که در همه امت «جمهوری اسلامی» و بر پایه ولایت فقیه ساماندهی نظری و عملی گردیده است، این مزیت بزرگ را دارد که ضمن تأکید بر مبانی الهی مشروعیت نظام، مجراها و مکانسم های برای تحقق مشارکت گسترده و فعال حمایتی - نظارتی مردم تبعه کرده است که موجب تقویت پشتوانه مردمی نظام [به عنوان عامل ایجاد کننده مقبولیت نظام و تضمین کننده تحقق تداوم حاکمیت آن در جهان دشمن کامیونیتی] می گردد، در این حال که مرزبندی ماهوی نظام با دموکراسی اومانیستی سکولار و اقسام مختلف آن را حفظ می کند فلذا به برخی آفات و مصائب ذاتی و ساختاری آنها مبتلا نمی باشد.

درحقیقت در شرایط پرمخاطره و پرفشار کنونی عالم و با توجه به اقتضائات تحمیلی ناشی از سلطه نظام جهانی استکبار اومانیستی، مردم سالاری دینی به عنوان یک صورت ممکن و قابل تحقق و در این حال پایبند به اصالت های دینی و آرمانی انقلاب اسلامی و به عنوان جایگزینی در برابر مدل های اومانیستی و سکولارستی و بحران زده دموکراسی مدرن مطرح است و قابلیت آن را دارد که با درآمختن عنصر هدایت آگاهانه و تربیت کننده دینی برخاسته از نحوی خودآگاهی تاریخی شیعی منتقد مدرن ته با عنصر شور و حضور انرژی بخش و محرک مردمی، تنها نظام سامان گرفته بر

پا ه آرمان‌های اصل و رهبری شعی [از زمان شهادت حضرت امیر (ع) در مسجد کوفه به سال 40 ق تاکنون] موجود را از دوران پرمخاطره «عصرگذار» عبور داده و به عصر طلوع خورشید تابناک ولایت معصوم علیه السلام برساند. انشاءالله. البته نظام مردم‌سالاری دینی مبتنی بر رهبری ولایت فقیه به عنوان یک تجربه حکومتی کاملاً بدیع و بی‌نظیر و بی‌سابقه و با توجه به ابعاد پرفشار و حدیث‌انگیز توطئه‌های جهانی علیه انقلاب و تفکر اصل دینی، در بستر زمان از مندمست افتن و بلای دین و تجربه اندوختن هرچه بیشتر به منظور کارآمدتر کردن خود می‌باشد اما یک نکته بسیار مهم در خصوص تجربه مردم‌سالاری دینی ولایتی در ایران امروز که با دید به آن توجه داشت، این است که در ترکیب ساختاری نظام مردم‌سالاری دینی، در عمل، همان‌گونه که روح تئوری ولایت مطلقه فقیه و نص قانون اساسی نیز بر این امر تأکید دارد [با ارااده مقام مذکور ولایت و رهبری امت هرچه بیشتر در کلیت نظام و جامعه ساری و جاری و فعال و حاکم تام گردد، زیرا فقط این ارااده است که می‌تواند جامعه را در برابر سموم تخریبی و آنبوه فشارها و تضییع امت نظام جهانی سلطه ماسونی - صهیونیستی از یک سو و برخی بحران‌های ناگزیر برخاسته از بعضی خواص مدلساسی دوران گذار] که می‌تواند برخی روزنه‌ها را برای نفوذ در سیستم و بحران‌سازی برای کل جامعه در مقاطعی نظیر انتخابات برخی قلمروها و حوزه‌های دیگر ایجاد نماید [محافظة و مراقبت نماید و سلامت و اصالت و رشد و ماهیت دینی نظام را حفظ نماید.

پی‌نوشتها:

- 1- بال، ترس و دادگری، رچارد / دنلوژی‌های سیاسی و ادال‌های دموکراتیک / روان منتظمی (کوان شکوهی) / یک بهار / 1384 / ص 42
- 2- دوبنوا، آلن، تأمل در مبانی دموکراسی، بزرگ ناورزاد، نشر چشمه، 1378، ص 112
- 3- آربلاستر، آنتونی، دموکراسی، حسن مرتضوی، انتشارات آتش ان، 1379، ص 29
- 4- نگاه کند به: Harper / Democracy / charls youngc / 1911
- نیز نگاه کند به:
- زرشناس، شهرار، درباره دموکراسی، کتاب صبح، 1387
- 5- برای بحث بیشتر درباره دموکراسی ونانی - رومی و تفاوت‌ها و تشابهات آن با دموکراسی اومانستی مدرن به منبع فارسی‌ای که در شماره 4 نام برد رجوع شود.
- 6- دوبنوا، آلن، تأمل در مبانی دموکراسی، ص 12.
- 7- مک فرسون، سی.بی، جهان حق دموکراسی، مجد مددی، نشر المبرز، ص 1369، صص 23-67
- 8- هلد، د و د، مدل‌های دموکراسی، عباس مخبر، انتشارات روشنگران، ص 1369، ص 204
- 9- نگاه کند به کتاب نگارنده تحت عنوان «درباره دموکراسی» که مشخصات کتابشناسی آن در ذیل پی‌نوشت شماره 4 آمده است.
- 10- آربلاستر، دموکراسی، ص 87
- 11- نگاه کند به:
- 12- گنو، ژان ماری، پان دموکراسی، عبدالمحسن ذک‌گهر، انتشارات آگاه، 1381
- 13- دوبنوا، آلن، تأملی در مبانی دموکراسی، بزرگ نادرزاد، نشر چشمه، 1378